

سرمایه داری بزرگ آلمان گذشته را دوباره مرور می کند

سوسیال دمکراسی آلمان در برابر نازیسم زانو زد

سوسیال دمکراسی، در لحظه عمل قطعی، شهادت نکرد نیروهایش را در برابر هیتلر بکار گیرد. این حزب نیرویی فراوان در اختیار داشت، از جمله مقاومت پروس و "پلیس سوسیالیسم" که سازمان عظیمی از پلیس‌های سازماندهی شده بود و همه اینها بلااستفاده ماند و این صرفنظر از امکانات عظیم دیگری بود که سوسیال دمکراتها داشتند. همانطور که کنرادهایدن می‌نویسد: "سوسیال دمکراسی سالهای بسیار این شمشیر مرصع پلیس را صیقل داده بود، اما زمانی که می‌توانست از آن استفاده کند دیگر شهادت استفاده از این سلاح زیبا را نداشت." به همین شکل بود وضعیت "جبهه آهنین" که در پایان سال 1931 تشکیل شد و هیچ واکنشی در برابر کودتای هیتلر از خود نشان نداد و عملاً معلوم شد که اصلاً شایسته چنین عنوانی نیست. این سازمان باوجود امیدهای بسیاری که با خود آورده بود، سلاح بر دست منتظر دستور رهبران خود ماند. رهبران سوسیال دمکرات تحت پوشش اینکه تسلیم ماجراجویی نباید شد، هیچ دستور مقاومتی ندادند. برعکس کمونیستها را متهم می‌کردند که با طرح شعارهای نابهنگام مردم را سردرگم کرده اند. به این بهانه، رهبری سوسیال دمکراسی مدام شعارهای نادرست کمونیست‌ها را به رخ آنان می‌کشید و به آتش کینه برضد آنان دامن می‌زد.

اما دلیل بنیادین اختلاف دردناک میان دو جریان جنبش کارگری آلمان در جایی دیگر بود. یکی خواهان برقراری فوری سوسیالیسم بود، در حالی که دیگری معتقد بود باید در چارچوب دمکراسی "بورژوایی" پارلمانی باقی ماند. به همین دلیل هیچکدام نه می‌توانستند فوریت خطر فاشیسم را درک کنند نه از ابعاد این خطر ارزیابی دقیقی داشته باشند.

پیش می‌آمد که سوسیال دمکراسی رابطه میان نازیسم و محافل اقتصادی را درک کند. در برنامه انتخاباتی 19 ژوئیه 1930، سوسیال دمکراسی بلوک بورژوازی حاکم را مورد انتقاد قرار داد که می‌کوشد به ضرب قانون و بخشنامه حکومت کند. در این برنامه گفته می‌شد: "سرمایه می‌خواهد از طریق دیکتاتوری تسلط خود را برقرار کند." اما تحلیل آن از پدیده ناسیونال سوسیالیسم همچنان خام و ابتدایی بود. البته گرایش همه چپ‌های آن زمان این بود که **هیتلر را ریشخند** کنند و دست کم بگیرند و او را خودبزرگ بینی مسخره و لافزن ببندارند. از سوی دیگر براساس نظریه‌های سوسیال دمکرات‌های آن دوران، دمکراسی دیگر شکست ناپذیر شده و خودبخود به سوسیالیسم فرا خواهد روید. سوسیال دمکراسی نمی‌توانست بپذیرد که بخش حاکم بورژوازی در حال "تدارک ضدانقلاب با همه وسایل" است. سیاست نومیدکننده حزب سوسیال دمکرات به خونریزی داخلی آن می‌انجامید اما به کندی، زیرا "میهن پرستی" حزبی در آن بسیار نیرومند بود، سنت جنبش کارگری بسود آن بود و ریشه عمیقی در طبقه کارگر داشت. با همه اینها وجود دشواری در حزب قابل انکار نبود و دلیل آن هم روشن بود. درشرایطی که رهبری حزب به نظام اقتصادی اجتماعی موجود تسلیم شده بود، اعضای حزب از وضعیت فاجعه بار کشور رنج می‌بردند. برخی سازمانهای حزبی و بویژه گروه‌های جوانان سوسیالیست که خط رسمی حزب را نمی‌پذیرفتند، اخراج می‌شدند. اینان و بخشی از جناح چپ حزب در پاییز 1931 تحت رهبری ماکس سیدویتز و کورت روزنفلد، سردبیر ماهنامه "مبارزه طبقات"، حزب کارگری سوسیالیست "ساپ" را بنیاد گذاشتند. این رادیکالیزه شدن در چپ بسود کمونیستها تمام شد اما دستاورد حزب کمونیست آلمان قابل مقایسه با نازی‌ها نبود و به این حزب امکان ایفای نقش اول را نمی‌داد.

یکی از رهبران باواریایی حزب سوسیال دمکرات وضع آن زمان را بسیار دقیق ترسیم کرده است: "هسته مرکزی حزب و سندیکا‌های آزاد تا پایان به پرچم ما وفادار ماندند. با این ارتش میلیونی انسانهای باتجربه، وفادار و منظم رهبری سوسیال دمکرات و سندیکاها می‌توانستند با فعالیت جوشان خود جمهوری را نجات دهند. اما مسئله آن بود که سیاست حزب بر محور اقدامات جسورانه قرار نداشت." حزب به امثال هیندنبورگ، برونینگ و بسیاری دیگر از محافظه کاران و نمایندگان سرمایه‌داری بزرگ اعتماد داشت در حالی که پیشنهادهای مکرر اتحاد عمل حزب کمونیست آلمان را پیشاپیش رد می‌کرد. بدینسان در شرایطی که پارلمان ناکارآمد شده بود و نابود کردن سازمان یافته دمکراسی ادامه می‌داشت، سوسیال دمکراسی با رد هرگونه اقدام فراپارلمانی خود را به بی‌عملی و ناتوانی محکوم کرد. تارنوف سندیکالیست و نماینده سوسیال دمکرات پارلمان رسالت جدید سوسیال دمکراسی را چنین کشف کرده بود: "پزشکی بر بالین سرمایه داری بیمار". غافل از آنکه این بیمار در جستجوی طبیبی دیگر است.

شمار اعضای حزب که سیاست کمیته رهبری حزب را خودکشی می‌دانست هر روز افزایش می‌یافت اما اینان نمی‌توانستند نظر خود را پیروز کنند و غالباً به انفعال اقتادند. سیاست "تحمل" و رواداری حزب روحیه توده مردم را ضعیف کرد، بدون آنکه فرود خطر را به تاخیر بیاندازد.

پیروزی انتخاباتی نازی‌ها در 14 سپتامبر 1930، زنگ خطری بود که به صدا درآمد اما به هیچگونه واکنش کارسازی نیانجامید. از سوی دیگر مدتها بود که سوسیال دمکراسی از مبارزه با حکومت‌های ریاست جمهوری که در عمل مردم را به نبود دمکراسی و رهبری اقتدارگرا عادت می‌دادند دست برداشته بود. حزب سوسیال دمکرات حتی به آنچه رای داد که پیشتر از تایید آن خودداری کرده بود، مانند پذیرش تشکیل يك ارتش كوچك و نمایندگان مخالف این اقدام را اخراج کرد. اینان کسانی بودند که حاضر نشدند مردود دانستن علنی خط سیاسی که موجب موفقیت حزب در 1928 شده بود را بپذیرند.

ماکس سیدویتز یکی از رهبران گرایش چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان پس از آنکه اعلام کرد بورژوازی تشکیل يك حکومت اقتدارگرا را انتخاب کرده مورد حملات شدید رهبری حزب قرار گرفت. او و همه کسانی که «استراتژی عقب نشینی» و تسلیم را نمی‌پذیرفتند به دشمنی با حزب و جمهوری، به اتحاد با هیتلر متهم شدند. رهبری حزب سوسیال دمکرات مشی خود را تنها مشی ممکن می‌دانست و با طرح اینکه شدت بحران به "تضعیف طبقه کارگر" انجامیده است آن را توجیه می‌کرد. این در شرایطی بود که سوسیال دمکرات‌های آگاه نمی‌توانستند قریب الوقوع بودن خطر، مانورهای مختلفی که برای به قدرت رساندن هیتلر می‌شد، تدارکات برای وارد آوردن يك ضربت کودتایی را نادیده بگیرند. چنانکه روشن شده بود که با آگاهی ارتش تسلیحات مخفی در اراضی بزرگ در حال انبار شدن است. صدراعظم برونینگ در مورد رفتار حزب سوسیال دمکرات که خود را وامدار آن می‌دانست چنین گفت: "وظیفه این حزب رام کردن طبقه کارگر با مبارزه با سوسیالیستهای چپ و کمونیست‌هاست." نشریه فورهربلاتر (شماره 16 سپتامبر 1932)، نشریه‌ای که مختص نخبگان بورژوازی بود همین تحلیل را چنین عنوان کرد: "امتیاز سوسیال دمکراسی آن است که سازمان‌های کارگری را مهار می‌کند و با فلج کردن انرژی انقلابی آنان توانسته به دولت سرمایه‌داری زنجیرشان کند. سوسیال دمکراسی جنبش انقلابی را به سمت افزایش دستمزدها و اقدامات سیاسی و اجتماعی کانالیزه کرده است و مبارزه را از خیابان‌ها و کارخانه‌ها به پارلمان و دفاتر وزرا کشانده است. رهبران سندیکالیست رابطه تنگاتنگی با دولت سرمایه داری و دستگاه اداری آن یافته اند."

رهبران سوسیال دمکراسی آنچنان در نظام موجود ادغام شده بودند که اصولاً تصور امکان وجود الگوی دیگری از جامعه برای آنان ناممکن بود. این خط مشی عدم مقاومت در برابر

حملات- ولو غیرقانونی- راست و رد مداوم هرگونه اتحاد عمل با کمونیست‌ها تا پایان یعنی حتی پس از بقدرت رسیدن هیتلر نیز حفظ شد. 28 ژوئن 1932 چند ماهی پیش از بقدرت رسیدن هیتلر ، يك بخشنامه درونی هرگونه ارتباط با کمونیست‌ها را ممنوع اعلام می‌کرد. فردای بعد از کودتای ناکام پاپن، "ورواتس" ارگان حزب سوسیال دمکرات آلمان کارگران را به رعایت هشیاری دعوت می‌کرد ... البته دربرابر کمونیست‌ها. جنگجویترین و وفادارترین اعضای حزب علیرغم گسترش خطر محکوم به بی‌عملی و نومید شده بودند. پیش می‌آمد که برخی از سوسیال دمکرات‌ها همراه با کمونیست‌ها دربرابر نازی‌ها می‌ایستاد و به مقابله با چماقداران و گروه‌های ضربت آنان در محله‌های کارگری می‌رفتند. اینان گاه حتی به ضد حمله دست می‌زدند، چنانکه در 13 ژوئیه مانع سخنرانی هیتلر در ووپرتال شدند. وعده‌های مقابله مثل قاطعانه سوورینگ (وزیر سوسیال دمکرات) درصورت لطمه به آزادی‌های عمومی جز لاف و گزاف نبود؟ تردید نیست که همانگونه که بسیاری از تحلیلگران تاکید کرده‌اند يك فرمان رهبران سوسیال دمکرات می‌توانست اوضاع را تغییر دهد. احزاب، جنبش‌ها، سندیکا‌های وفادار به جمهوری و از جمله سندیکا‌های مسیحی می‌توانستند وارد میدان شوند. اما همانطور که هوینگر یکی از رهبران سوسیال دمکرات با تلخی تاکید می‌کند سوسیال دمکراسی آلمان دیگر انرژی کافی برای يك اقدام قاطعانه را نداشت به گونه‌ای که تنها می‌توانست ژست لافزانه‌ای بخود گیرد. وضع پریشانی آوری حاکم شده بود اما رهبری سوسیال دمکراسی شهادت تغییر مسیر را از دست داده بود. بخشی از اعضا همچنان معتقد بودند که خطر اصلی از ناحیه کمونیست‌هاست. سوورینگ وزیر افتخار می‌کرد که اسناد وسیعی برضد کمونیست‌ها، "دشمنان دولت"، گرد آورده است. همکار او و.هاینه همان بود که "جبهه سرخ" را ممنوع اعلام کرده بود. این جبهه سازمان کمونیستی بود که نقشی کارآمد در مبارزه با سازمانهای اس.اس نازی‌ها داشت. اما همین هاینه هیچگونه اقدامی دربرابر سازمان‌های نازی نکرد. غالب سیاستمداران بورژوا و شخص هیتلر بر روی این بی‌عملی مداوم حزب سوسیال دمکرات حتی در این دوران بحران حاد حساب کرده بودند.